



خلافت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: زاهدی، حبیب

عنوان و نام پدیدآور: خلافت حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام / حبیب زاهدی

مشخصات ظاهری: ص ۷۵

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۸۹۵

خلافت علی

اشاره

نهایه الارب فی فنون الادب، ترجمه ی محمود مهدوی دامغانی، تهران: امیرکبیر،

۱۳۶۴، ج ۵، ص ۹۹ تا ۱۱۴.

او ابوالحسن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم است، مادرش فاطمه دختر اسدبن هاشم است، این بانو مسلمان شد و هجرت کرد و نخستین بانویی است که شوهرش هم هاشمی بوده و فرزندان او که از لحاظ نسب پدر و مادری هاشمی هستند زاییده است. علی (ع) نخستین خلیفه است که پدر و مادرش هاشمی هستند و پس از او فرزندش حسن (ع) و بعد هم محمد امین این چنین بوده اند و خدای از همه شان خشنود باد [۱].



صفات ظاهری علی

ابن اثیر جزری در تاریخ خود می گوید، علی (ع) سیه چرده و کوتاه قامت و دارای شکم بزرگ و سر اصلع و ریش انبوه بود [۴].

[صفحه ۲]

ابن عبدالبر در استیعاب می گوید، بهتر توصیفی که از علی (ع) دیده ام چنین است: میانه بالا و در عین حال به کوتاه قامتی نزدیک تر بود [۴]، چشمان سیاه درشت و چهره ای چنان زیبا داشت که چون ماه شب چهاردهم بود، شکمش بزرگ و شانه هایش فراخ و کف دست و سرپنجه اش ستبر و گردنش سپید و کشیده چون جام سیمین بود، سرش اصلع بود و پشت سرش مو داشت و ریش او پهن و انبوه بود، ماهیچه های بازو و ساعدش همچون ماهیچه های شیر شکار افکن پیچیده بود و میان ساعد و بازویش تفاوتی مشهود نبود و همچون سنگ استوار و محکم بود، به هنگام راه رفتن تند و اندکی مایل به جلو حرکت می فرمود [۴] اگر بازوی کسی را می گرفت گویی راه نفس کشیدن آن شخص را مسدود می کرد که یارای نفس کشیدن نداشت. علی (ع) در عین حال که

تناور بود بازو و ساعدی سخت نیرومند داشت و چون برای جنگ حرکت می فرمود هروله می کرد، دلش سخت استوار و شجاع و توانا بود و با هر کس که رویاروی می شد پیروز می گردید، خداوند از او خشنود باد.

برخی از فضایل علی

علی (ع) در نظر گروهی از مورخان و سیره نویسان نخستین کسی است که مسلمان شده است و در این مورد اختلافی هم هست که آیا او نخستین مسلمان بوده است یا ابوبکر و ما



این مطلب را در مباحث سیره پیامبر (ص) در جلد چهاردهم کتاب خود آورده ایم و تکرار آن لزومی ندارد و اینک دیگر فضایل او را بیان می کنیم [۱۷].

مورد اجماع مورخان است که علی (ع) به سوی هر دو قبله نماز گزارده و هجرت کرده و در تمام جنگها غیر از جنگ تبوک در التزام رکاب پیامبر (ص) بوده است. در جنگ تبوک هم رسول خدا (ص) او را برای مواظبت از خاندان خود در مدینه جانشین

[صفحه ۳]

کرد و به او فرمود: تو نسبت به من دارای منزلت هارون نسبت به موسی هستی، جز اینکه پس از من پیامبری نیست و این را گروهی از اصحاب روایت کرده اند. [۱۸] و روایت شده است، که چون رسول خدا (ص) میان مهاجران و انصار عقد برادری بست در هر مورد که دو نفر را برادر یکدیگر معرفی می کرد به علی (ع) می فرمود: «تو در دنیا و آخرت برادر منی» و میان خود و علی (ع) عقد برادری بست و به همین جهت بود که علی (ع) به اعضای شورا فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم که آیا میان شما کسی جز من هست که

پیامبر (ص) به هنگام عقد برادری میان مسلمانان او را برادر خود قرار داده باشد؟ همگان گفتند، به خدای خود سوگند می خوریم که نه، و علی (ع) همواره می گفت: من بنده ی خدا و برادر رسول خدایم و هیچ کس دیگر نمی تواند این ادعا را بکند مگر آنکه دروغگو باشد.

بریده و ابوهریره و جابر و برابن عازب و زیدبن ارقم هر کدام از رسول خدا (ص) روایت می کنند که روز غدیر خم [۱۵] فرمود: «هر آن کس که من مولای اویم علی مولای اوست»



و در روایت برخی دیگر از ایشان آمده که پیامبر (ص) فرموده است: «خدایا دوست بدار هر کس که علی را دوست می دارد و دشمن بدار آن کس که علی را دشمن می دارد».

قبلاً ضمن جنگ خیبر نوشتیم [۱۶] که پیامبر (ص) فرمود: «فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش هم او را دوست

[صفحه ۴]

می دارند و گریزنده از جنگ نیست و خداوند به دست او فتح خواهد فرمود» و پرچم را به علی (ع) داد و خداوند خیبر را به دست او گشود.

پیامبر (ص) در جوانی او را به یمن گسیل فرمود که عهده دار قضاوت میان آنان باشد. او به پیامبر (ص) گفت: ای رسول خدا! من نمی دانم که قضاوت چیست؟ پیامبر (ص) با دست به سینه ی او زد و گفت: پروردگارا قلب او را هدایت و زبانش را به بیان حقیقت استوار فرمای، و علی (ع) هم می گفت: سوگند به خدا که پس از آن در هیچ قضاوتی که میان دو نفر انجام دادم گرفتار شک و تردید نشدم.

و چون این

آیه نازل شد که خداوند می فرماید: «همانا به تحقیق خداوند اراده کرده است که از شما اهل بیت گناه را ببرد و شما را پاکیزه گرداند پاکیزه گردانیدنی» [۱۷]، پیامبر (ص) فاطمه و علی و حسن و حسین - علیهما السلام - را در خانه ی ام سلمه فرا خواند و فرمود: خدایا اینان اهل بیت من اند خدایا گناه را از ایشان ببر و آنان را پاکیزه فرمای، پاکیزه فرمودنی.



ابن عبدالبر گوید، گروهی از صحابه رسول خدا (ص) روایت کرده اند، که پیامبر (ص) به علی (ع) فرموده است: کسی جز مؤمن تو را دوست نمی دارد و کسی جز منافق تو را دشمن نمی دارد.

و رسول خدا (ص) به او فرمود: «در مورد تو دو گروه نابود می شوند آن کس که در دوستی تو غلو و مبالغه کند و آن کس که به دروغ و دشمنی ترا تکذیب کند» [۱۸].

و پیامبر (ص) به او فرمود: امت من در مورد تو گروه گروه می شوند همچنانکه بنی اسرائیل در مورد عیسی (ع). و از پیامبر (ص) روایت شده که فرموده است: «من شهر علمم و علی دروازه و در آن شهر است هر کس طالب علم است باید از در علم وارد شود» [۱۵].

[صفحه ۵]

و در مورد اصحاب خود می فرمود: علی (ع) قاضی ترین ایشان است. [۱۶] عمر همواره از مسائل دشواری که علی (ع) برای حل آنها حضور نداشته باشد به خدا پناه می بُرد. علی (ع) در مورد بانویی که شش ماه پس از عروسی فرزندی زایید و عمر خواست او را سنگسار کند، گفت: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «آبستنی و از شیر گرفتن او سی ماه است» [۱۷] و در جای

دیگر می فرماید: «از شیر گرفتن او دو سال است» [۱۸] و حکم درباره ی آن زن جاری نشد.

علی (ع) از همه ی مردم به علم مواریث داناتر بود و در این مورد اخباری از آن حضرت نقل شده است. از جمله موضوعی است که ابن عبدالبر با سند خود از زربن حبیش نقل می کند، که دو مرد نشستند با یکدیگر غذا بخورند، یکی از ایشان پنج گرده نان و دیگری سه



گرده نان داشت، چون سفره را گشودند مرد دیگری از آنجا گذشت و سلام داد و به او گفتند بنشین غذا بخور او نشست و همراه ایشان غذا خورد و تمام هشت گرده نان را خوردند، چون آن مرد بخاست هشت درهم به ایشان داد و گفت: این در قبال خوراکی که از شما خوردم، آن دو برای تقسیم ستیزه کردند، آن کس که پنج نان داشت گفت: پنج درهم از من و سه درهم از تو، آنکس که سه گرده نان داشت گفت: من راضی نخواهم شد مگر آنکه نیمی به من دهی، و قصه پیش علی (ع) بردند و داستان خود را گفتند، علی (ع) به آن یکی که سه قرص نان داشت فرمود: نان این دوست تو بیشتر از نان تو بوده است به آنچه می دهدت خوشحال باش، گفت: به خدا سوگند خوشحال نخواهم شد مگر به حق، علی (ع) فرمود: اگر حق باشد به تو فقط یک درهم می رسد و هفت درهم از اوست، آن مرد گفت: سبحان الله ای امیرمؤمنان بسیار عجیب است از خودش سه درهم می دهد و شما هم اشاره فرمودی سه درهم را بگیرم راضی نشدم، حال می گویی

یک درهم سهم من می شود، علی (ع) فرمود: همینطور است، گفت: توضیح بده، فرمود: مگر هشت نان که به سه بخش تقسیم شود بیست و چهار بخش

[صفحه ۶]

نمی شود؟ شما هر سه به طور مساوی از آن نان خورده اید و نمی دانیم کدام بیشتر و کدام کمتر خورده اید، چنین نیست؟ گفت: آری همینطور است، فرمود: تو هشت بخش را خورده ای و جمعاً نه بخش داشته ای و دوست تو هم هشت بخش خورده است و حال آنکه پانزده بخش داشته است، بنابراین میهمان هفت بخش از نان او خورده است و یک بخش از نان تو، یک درهم به تو می رسد و هفت درهم به او، آن مرد گفت: اکنون راضی شدم [۱۵].



روزی علی (ع) بر منبر بود، زنی پیش آمد و گفت: برادر من شش صد دینار ارث باقی گذاشته است و به من فقط یک دینار داده اند و از این موضوع شکایت کرد، علی (ع) فرمود: شاید برادرت یک زن و مادر و دو دختر و دوازده برادر و ترا داشته است؟ گفت: آری، فرمود: حق تو کامل پرداخت شده است [۱۶] این مسأله مشهور به مسأله دیناریه و منبریه است.

علی (ع) همچنین از کسانی است که به روزگار رسول خدا (ص) قرآن را جمع فرموده و نوشته است، عثمان بن عفان و عبدالله بن مسعود و سالمم آزاد شده ابوحنیفه بن عتبیه ربيعة هم این کار را کرده اند. [۱۷].

از محمد بن سیرین نقل است، که چون با ابوبکر بیعت شد علی (ع) نسبت به بیعت با او امروز و فردا می کرد ابوبکر کسی پیش او فرستاد و پیام داد چه چیز موجب تأخیر تو از بیعت من شده است؟

آیا امارت و فرماندهی مرا خوش نداری؟ فرمود: چنین نیست ولی پیمان بسته ام و نذر کرده ام که ردا بر دوش نیندازم جز برای نماز تا آنکه همه قرآن را

[صفحه ۷]

بنویسیم و جمع کنم. ابن سیرین می گوید، به من خبر رسیده است که علی (ع) قرآن را به ترتیب نزول جمع آوری کرده است و اگر در دسترس قرار گیرد علم فراوانی در آن یافت خواهد شد. در مورد علی (ع) اسماعیل بن محمد حمیری این ابیات را سروده است [۱۸].



«اگر شك و تردیدی داری که چه کسی از قریش از همگان در دین استوارتر بوده است از خود قریش سؤال کن. پرس چه کسی از آنان زودتر از همه مسلمان شده و دارای علم بیشتر و خاندان و فرزندان پاکتر است. چه کسی در آن هنگام که قریش دین را تکذیب می کردند و بت می پرستیدند خدای یگانه را می پرستید؟. چه کسی در جنگ هنگامی که آنان می گریختند پایداری می کرد و چه کسی در سالهای سخت که آنها بخل و امساک می ورزیدند بخشنده بود. چه کسی از ایشان از لحاظ حکم دادن از همه عادلتر و از نظر وعد و وعید از همه راستگوتر بود؟ اگر راست بگویند و اگر با حسودان رویارو نشوی خواهند گفت علی (ع)، مشروط بر اینکه با مردمی دروغگو و دشمن و منکر حق برخورد نکنی».

بیعت با علی

روزی که عثمان کشته شد با علی (ع) بیعت شد و گفته شده است، که روز جمعه پنج روز باقی مانده از ذی حجه سال سی و پنجم با او بیعت شده است، در مورد چگونگی بیعت هم اختلاف است.

گفته شده است، چون عثمان کشته شد اصحاب

رسول خدا (ص) اعم از مهاجران و انصار گرد شدند و به حضور علی (ع) آمدند و گفتند، برای مردم از امام و پیشوا چاره ای نیست، فرمود: مرا به فرماندهی بر شما نیازی نیست، هر کس را انتخاب کنید من هم راضی خواهم بود. گفتند، هیچ کس غیر از تو را انتخاب نمی کنیم، فرمود: چنین مکنید که اگر من وزیر و مورد مشورت باشم بهتر از این است که امیر باشم. گفتند، به خدا سوگند کاری انجام نخواهیم داد تا با تو بیعت کنیم، فرمود: این کار باید در مسجد



صورت بگیرد که بیعت من پوشیده نخواهد بود و بدون رضایت مسلمانان صورت نخواهد گرفت. و گفته اند، بیعت در خانه ی او یا در نخلستانی در محله ی بنی عمروبن مبدول صورت گرفته است. [۱۹].

در این هنگام علی (ع) در حالی که به کمائی تکیه داده بود وارد مسجد شد و مردم با او بیعت کردند. نخستین کسی که با او بیعت کرد طلحهبن عبیدالله [۲۰] بود، حبیب بن ذویب که آن را دید گفت: انالله و انا الیه راجعون. نخستین دستی که بیعت کرد شلی بود و این کار به سامان نخواهد رسید، آنگاه زیر بیعت کرد. علی (ع) به آن دو فرمود: اگر دوست می دارید که با من بیعت کنید انجام دهید و اگر هم دوست می دارید من با شما بیعت می کنم، گفتند، نه که حتماً ما با تو بیعت می کنیم، ولی بعد گفتند: ما این کار را از ترس جان انجام دادیم و فهمیدیم که او با ما بیعت نخواهد کرد.

مردم با علی (ع) بیعت کردند و سعدبن ابی وقاص [۲۱] را برای بیعت

آوردند. علی (ع) به او گفت: بیعت کن، گفت: بیعت نمی کنم تا همه ی مردم بیعت کنند و به خدا سوگند که از سوی من زیانی به تو نمی رسد، و علی (ع) فرمود: آزادش بگذارید.

آنگاه پسر عمر را آوردند. او هم چنان گفت که سعدبن ابی وقاص گفته بود. علی (ع) فرمود: در این مورد کفیلی معرفی کن. گفت: کفیل و ضامنی ندارم. اشتر گفت: اجازه فرمای گردنش را بزنم. علی (ع) فرمود: رهایش کنید که من خود ضامن اویم. فرمود: من تو را در کودکی و بزرگی بد خلق و تندخو می دانم [۲۲].



انصار همه شان غیر از چند نفر بیعت کردند و آن چند تن حسان بن ثابت و کعب بن

[صفحه ۹]

مالک و مسلمهبن مخلد و ابوسعید خدری و محمدبن مسلمه و نعمان بن بشیر و زیدبن ثابت و رافع بن خدیج و فضالهبین عبید و کعب بن عجره بودند و همگی از طرفداران عثمان محسوب می شدند. عبدالله بن سلام و صُهب بن سنان و سلمهبن سلامهبن وقش و أسامهبن زید و قدامهبن مظعون و مغیرهبن شعبه هم بیعت نکردند.

نعمان بن بشیر پیراهنی را که عثمان در آن کشته شده بود و انگشتان قطع شده ی نائله همسر عثمان را برداشت و به شام رفت.

در مورد بیعت با علی (ع) همچنین گفته اند، که چون عثمان کشته شد پنج روز مدینه بدون امیر بود و غافقی بن حرب فرمانده ی شورشیان کارهای مدینه را اداره می کرد و در جستجوی کسی بودند که خلافت را بپذیرد و کسی را پیدا نمی کردند که هیچ کس آن را نمی پذیرفت. مصریها پیش علی (ع) آمدند که ایشان را از خود راند. مردم کوفه هم پیش زبیر آمدند او هم ایشان را از

خود راند. مردم بصره پیش طلحه آمدند او هم همانگونه رفتار کرد.

شورشیان در مورد کشتن عثمان هماهنگ و متفق بودند، ولی در مورد اینکه چه کسی عهده دار خلافت باشد اختلاف نظر داشتند. کسی هم پیش سعدبن ابی وقاص فرستادند و از او خواستند، گفت: من و عبدالله بن عمر را به خلافت نیازی نیست. پیش عبدالله بن عمر هم آمدند که پاسخی نداد. سرگردان شدند. برخی از ایشان به دیگران گفتند، اگر مردم ولایات



بدون تعیین خلیفه به شهرهای خود برگردند از بروز اختلاف و تباهی امت محفوظ نخواهیم ماند. این بود که مردم مدینه را جمع کردند و به آنها گفتند: شما اهل شورا هستید و شما باید کسی را به امامت و پیشوایی برگزینید و فرمان و انتخاب شما مورد پذیرش مردم است. بنگرید و مردی را به خلافت منصوب کنید و ما پیرو شما خواهیم بود. امروز را به شما مهلت می دهیم و به خدا سوگند اگر همین امروز این کار را تمام نکنید، علی (ع) و طلحه و زبیر و گروه زیادی را خواهیم کشت.

مردم مدینه به حضور علی (ع) آمدند و گفتند: با تو بیعت می کنیم. می بینی که بر سر اسلام چه آمده است و چگونه ما گرفتار شده ایم. علی (ع) فرمود: مرا رها کنید و کس دیگری را جستجو کنید که این کار دشوار و چند رویه است. دلها بر آن قرار نمی گیرد و عقلها بر آن استوار نیست. گفتند: تو را به خدا سوگند. می دهیم آیا نمی بینی

[صفحه ۱۰]

ما در چه وضعی هستیم؟ آیا اسلام را که گرفتار فتنه شده است نمی بینی؟ مگر در این مورد از خدا نمی ترسی؟ فرمود: تقاضای

شما را می پذیرم، ولی بدانید که اگر کار را قبول کنم آنچه می دانم عمل خواهم کرد، ولی اگر مرا رها کنید بهتر است که در آن صورت من هم همانند یکی از شما خواهم بود؛ با این تفاوت که نسبت به هر کس که او را خلیفه کنید موافق و مطیعم. مردم پراکنده شدند و قرار گذاشتند فردای آن روز بیعت کنند.

آنگاه میان خود مشورت کردند و گفتند، اگر طلحه و زبیر هم با علی (ع) بیعت کنند کار استوار خواهد شد. مصریها حکیم بن جبلة را همراه تنی چند به سراغ زبیر فرستادند و او را



با شمشیر آوردند که بیعت کرد و اشتر را هم همراه تنی چند به سراغ طلحه فرستادند، طلحه به اشتر گفت: بگذار بینم مردم چه می کنند، اجازه نداد و او را کشان کشان آورد و بیعت کرد.

زبیر می گفت: دزدی از دزدان عبدالقیس پیش من آمد و در حالی که شمشیر بالای سرم بود بیعت کردم. مصریها از اینکه مردم مدینه برای بیعت با علی (ع) اجتماع کردند خوشحال بودند و مردم کوفه و بصره از اینکه مجبور بودند از مصریها پیروی کنند ناراحت شدند و نسبت به طلحه و زبیر خشم و کینه بیشتری پیدا کردند.

ابن اثیر گوید، [۲۳] فردای آن روز که جمعه بود مردم در مسجد جمع شدند و علی (ع) بیامد و بر منبر رفت و فرمود: ای مردم! با حضور و موافقت شما می گویم که این کار کار شماست و هیچ کس را برخلافت حقی نیست، مگر آن کسی که خودتان او را برگزینید. دیروز قراری گذاشتیم و پراکنده شدیم و من دوست نمی داشتم که

کار شما را بر عهده بگیرم، نپذیرفتید و گفتید که فقط من باید خلافت را بپذیرم، فعلاً کار خاصی جز گرفتن کلیدهای بیت المال بر عهده ی من نیست و حق نخواهم داشت که حتی یک درهم بیش از شما برای خود بگیرم. اگر بخواهید خلافت را بر عهده می گیرم و در غیر آن صورت هم از هیچ کس دلگیر نخواهم بود. همگان گفتند، ما بر همان قرار دیروزیم، فرمود: خدایا گواه باش.

گوید، و چون طلحه را آوردند که بیعت کند گفت با زور بیعت می کنم و بیعت کرد،



آنگاه زبیر را آوردند او هم چنان گفت و بیعت کرد. هر چند در مورد زبیر اختلاف است که آنچنان گفته یا نگفته است. آنگاه گروهی را که تأخیر کرده بودند آوردند آنان گفتند، بیعت می کنیم به شرط آنکه احکام قرآن در مورد همگان چه دور و نزدیک و چه ضعیف و شریف اجرا شود که علی (ع) با این شرط بیعت فرمود، سپس عامه مردم برخاستند و بیعت کردند و پراکنده شدند و به خانه های خود رفتند [۲۴].

و چون علی (ع) به خانه ی خود برگشت طلحه و زبیر همراه تنی چند از صحابه پیش او آمدند و گفتند: ای علی! ما به شرط اجرای حدود بیعت کردیم. این جماعت در کشتن این مرد شریک بوده اند. فرمود: ای برادران! من هم آنچه شما می دانید می دانم، ولی با جماعتی که فعلاً بر ما تسلط دارند و ما بر آنان مسلط نیستیم چه کنم؟ وانگهی غلامان شما و اعراب بادیه نشین شما هم با آنان در این کار شریک بوده اند و به پا خاسته اند. حالا هم میان شما ایند و هر

کاری که بخواهند درباره ی شما می کنند؛ به نظر شما هم اکنون موضع قدرتی که بتواند این کار را انجام دهد وجود دارد؟ گفتند: نه، فرمود: به خدا سوگند من هم جز رأی شما رأی دیگری ندارم، اگر خدا بخواهد؛ ولی این کار، کار جاهلی بود و این مردم ریشه دارند. از سوی دیگر اگر این موضوع آغاز شود عموم مردم نظرهای گوناگون دارند. برخی با شما هم عقیده اند و برخی دیگر رأی دیگری دارند و گروهی نه این رأی را دارند و نه آن را. آرام بگیرید و شکبیا باشید تا مردم آرام گیرند و دلها به جای خود بازگردد تا حقوق گرفته شود. اکنون مرا آزاد بگذارید ببینید چه پیش می آید آنگاه برگردید.

علی (ع) با قریشیان سخت گرفت و مانع از خروج ایشان شد و انگیزه ی او بر این کار این بود که بنی امیه نگریند و پراکندگی پیش نیاید.



ابن عبدالبر نقل می کند [۲۵]، که چون مردم با علی (ع) بیعت کردند مغیرهبن شعبه پیش او رفت و گفت: ای امیرالمؤمنان! مرا نسبت به تو نصیحتی است، فرمود: چیست؟ گفت: اگر می خواهی خلافت و کار تو استقامت پیدا کند طلحه را به استانداری کوفه و

[صفحه ۱۲]

زبیر را به استانداری بصره بگمار. برای معاویه هم فرمانی بفرست و او را بر شام و بر سر کارش باقی بدار تا مطیع تو گردد و چون کار تو استوار شد به هر طریقی که می خواهی آنها را بر کنار ساز. علی (ع) فرمود: در مورد طلحه و زبیر باید بیندیشم اما معاویه تا هنگامی که بر این حال باشد خداوند مرا نبیند که به او کاری واگذار

کنم یا از او کمکی بخواهم، بلکه او را فرا می خوانم که چون دیگر مردم با من بیعت کند و اگر نپذیرفت در پیشگاه الهی با او محاکمه خواهم کرد.

چون امیرالمؤمنین علی (ع) پیشنهادش را نپذیرفت خشمگین بیرون رفت. فردای آن روز دوباره پیش علی (ع) آمد و گفت: درباره ی آنچه دیروز گفتم و جوابی که دادی اندیشیدم و فهمیدم که حق با شماست و موفق خواهی بود، و چون بیرون آمد امام حسن (ع) او را دید [۲۶] و به پدر گفت: این مرد لوچ چه می گفت؟ [۲۷] فرمود: دیروز آمد چنان گفت و امروز آمد چنین گفت، امام حسن گفت: به خدا سوگند دیروز از روی خیرخواهی صحبت کرده و امروز نیرنگ زده است.

علی (ع) فرمود: اگر معاویه را بر کار پایدار دارم گمراهان را یار و یاور گرفته ام. [۲۸].

مغیرهبن شعبه در این باره این اشعار را سروده است:



«در مورد پسر هند، علی را نصیحتی کردم که آن را رد کرد و دیگر هرگز آن را نخواهد شنید، من گفتم، فرمان حکومت او را برای شام بفرست تا آنکه فعلاً معاویه مستقر گردد و مردم شام چنان تصور کنند که او را بر شام گماشته ای و پس از آن می توان پسر هند را به دوزخ هم فرستاد و آنگاه می توانی هر طور که بخواهی درباره ی او حکم کنی و به هر حال معاویه سخت زیرک است و پسر شخص زیرکی است و اکنون با او مدارا کن، ولی علی (ع) نصیحتی را که گفتمش نپذیرفت و حال آنکه آن نصیحت کافی بود».

از ابن عباس هم نظیر این موضوع نقل شده که می گفته است،

به هنگام مراجعت از مکه پس از کشته شدن عثمان به حضور علی (ع) آمدم و دیدم مغیره بن شعبه با او خلوت

[صفحه ۱۳]

کرده است و چون من آمدم او بیرون رفت، گفتم، این شخص به تو چه می گفت؟ فرمود: قبلاً پیش من آمد و گفت: تو را بر من حق است که اطاعت کنم و خیر اندیش باشم و امروز با کار و اندیشه درست می توان کار فردا را سامان داد و تباهی امروز مایه ی تباهی فرداست، معاویه و عبدالله بن عامر و فرمانداران عثمان را همچنان بر سر کارشان بدار تا با تو بیعت کنند و مردم آرام گیرند، آنگاه هر کدام را می خواهی عزل کن، من نپذیرفتم و گفتم، در کار دین خود مداهنه و چاپلوسی نمی کنم و برای امارت خود تن به پستی در نمی دهم. گفت: اگر نصیحت مرا نمی پذیری هر کس را می خواهی عزل کن ولی معاویه را به حال خود بگذار که مرد جسوری است و مردم شام هم از او حرف شنوی دارند و انگهی در این



مورد حجت و دلیل هم داری و آن این است که عمر هم او را به فرمانداری شام گماشته است. گفتم: به خدا سوگند حتی دو روز هم معاویه را بر سر کار باقی نمی گذارم.

مغیره از پیش من رفت و متوجه بودم که مرا در آن مورد در اشتباه می داند. حالا دو مرتبه برگشته بود و می گفت، من دفعه ی اول اشارتی کردم که در آن با من مخالفت کردی. اکنون عقیده ام این است که هر طور صلاح می دانی رفتار کنی. آنان را عزل کن و از کسانی که به آنان اعتماد و اطمینان

داری یاری بخواهی که خداوند کارها را رو به راه فرموده و آنان خوارتر و زبونتر از این هستند.

ابن عباس می گوید، به علی (ع) گفتم: بار نخست تو را نصیحت کرده و خیرخواه بوده است و بار دوم غش و خیانت ورزیده است. فرمود: چرا؟ گفتم: چون معاویه و یاران او اهل دنیاوند و اگر آنها را به شغل خودشان ثابت نگهداری مهم نخواهند دانست که چه کسی عهده دار خلافت است و اگر آنها را عزل کنی خواهند گفت: علی (ع) بدون شورا این شغل را گرفته است و عثمان را هم او کشته است و بر تو خواهند شورید و شام را بر تو می شوران اند. از سوی دیگر مردم عراق هم همانطورند و انگهی من مطمئن نیستم که طلحه و زبیر هم بر تو خروج نکنند، بنابراین من هم پیشنهاد می کنم که معاویه را بر شغل خودش باقی بگذاری و اگر بیعت کرد من بر عهده می گیرم که در فرصت مناسب او را عزل کنیم.

علی (ع) فرمود: به خدا سوگند چیزی جز شمشیر به معاویه نمی دهم و سپس به این



بیت تمثل جست: «چون نفس در مهلکه افتد و گمراهی پیش آید مرگ شرافتمندانه عار نیست». [۲۹].

گفتم ای امیرمؤمنان! درست است که تو مرد شجاعی هستی ولی در جنگ سیاستمدار نیستی، مگر نشنیده ای که رسول (ص) می فرمود: حرب خدعه است؟ گفت: آری، گفتم: به خدا سوگند اگر حرف مرا بشنوی آنها را از لب آب تشنه برمی گردانم و چنان خواهم کرد که فقط به فکر سرانجام خود باشند و از هیچ موضوعی آگاه نشوند، بدون اینکه نقیصه یا گناهی متوجه ی شما شود. فرمود: ای ابن

عباس! من از این مکر و حيله های تو و معاویه چیزی را نمی پذیرم. گفتم سخن مرا گوش کن و به مزرعه خودت در یَنْبُع برو و همانجا باش و کسی را نپذیر که این عربان کرّ و فری می کنند و مضطرب می شوند و آنگاه کسی غیر از تو را برای خلافت شایسته نخواهند دید و حال آنکه اگر امروز با ایشان درگیر شوی مردم فردا خون عثمان را بر گردن تو می گذارند. علی (ع) نپذیرفت و فرمود: تو عقیده ی خودت را می گویی و من اندیشه دیگری دارم و اگر هم سخن تو را نمی پذیرم. تو باید از من اطاعت کنی. گفتم این کار را خواهم کرد و کمترین حقی که بر من داری اطاعت کردن از توست.

علی (ع) فرمود: هم اکنون به شام برو و تو را استاندار شام قرار دادم، من گفتم: این درست نیست، معاویه از بنی امیه و پسر عموی عثمان است و فرماندار او بوده است و من مطمئن نیستم که در مقابل خون عثمان گردن مرا نزنند و حداقل این است که مرا به واسطه ی خویشاوندی با تو زندانی خواهد کرد و خوار و زبون خواهد ساخت و هر خفت و خواری که به من برسد مثل این است که به تو رسیده است. مناسب است نامه ای به معاویه بنویسی



و بر او منت گذاری و هم او را بیم دهی [۳۰]، فرمود: هرگز به خدا سوگند که این کار را نخواهم کرد، مغیره هم از مدینه بیرون شد و به مکه رفت.

کسیل داشتن علی فرمانداران خود را و مخالفت کردن معاویه

در سال سی و ششم علی (ع) فرمانداران خود را به شهرستانها اعزام فرمود. عثمان بن

[صفحه ۱۵]

حُنیف را به

بصره و عمارهبن شهاب را به کوفه و عبیدالله بن عباس را به یمن و قیس بن سعد را به مصر و سهل بن حُنیف را به شام فرستاد [۳۱].

سهل بن حُنیف از مدینه بیرون آمد و چون به تبوک رسید گروهی اسب سوار جلو او را گرفتند و گفتند: کیستی؟ گفت: امیرم، گفتند: به چه چیزی؟ گفت: بر شام، گفتند: اگر ترا عثمان فرستاده است خوش آمدی و شایسته این کاری، و اگر کس دیگری غیر از عثمان تو را فرستاده است برگرد، گفت: مگر شما نشنیده اید که چه اتفاقی افتاده است؟ گفتند: چرا، و سهل بن حُنیف پیش علی (ع) برگشت.

عمارهبن شهاب هم چون به منزل زباله [۳۲]. رسید، طلیحهبن خویلد که به خونخواهی عثمان بیرون آمده بود به او برخورد و گفت: برگرد که مردم نمی خواهند امیر ایشان عوض شود و اگر برنگردی گردنت را خواهیم زد و او هم برگشت.



قیس بن سعد چون به آیله [۳۳] رسید به سوارانی برخورد که از او پرسیدند کیستی؟ گفت: قیس به سعدم گفتند: برو و او به مصر رفت و مردم مصر چند گروه شدند. گروهی پیرو جماعت بودند و با قیس همراه شدند، و گروهی کناره گرفتند و در خربتا [۳۴] جمع شدند و گفتند: اگر علی (ع) قاتلان عثمان را بکشد ما با شما خواهیم بود و در غیر آن صورت ما به عقیده ی خود هستیم تا کشته شویم یا به خواسته های خود برسیم. گروهی هم گفتند، تا هنگامی که علی (ع) از برادران ما که عثمان را کشته اند انتقام نگیرد همراه شما خواهیم بود و از علی (ع) پیروی می کنیم و قیس این امور را برای علی (ع)

نوشت.

عثمان بن حنیف حرکت کرد و به بصره رفت و کسی مانع او نشد و ابن عامر استاندار عثمان هم نه در این مورد رأی و اندیشه ای داشت و نه یارای جنگ، و مردم بصره هم پراکنده شدند. گروهی از ایشان همراه جماعت و تابع او شدند، گروهی هم با مخالفان هم عقیده شدند و گروهی هم گفتند، منتظر می مانیم بینیم اهل مدینه چه می کنند. هر

[صفحه ۱۶]

کار که ایشان بکنند ما هم انجام خواهیم داد.

عبدالله بن عباس هم به یمن رفت، یعلی بن مُنیّه [۳۵] استاندار پیشین اموال زکات و خراج را جمع کرد و برداشت و به مکه رفت و همه ی آن مال را در جنگ جمل خرج کرد. گوید، چون سهل بن حنیف برگشت علی (ع) طلحه و زبیر را خواست و فرمود: چیزی که شما را از آن می ترساندم صورت گرفت و این فتنه جز به سرکوب ساختن آرام نمی گیرد که همچون آتش است اگر رها کرده شود شعله ورتر خواهد شد و بالا خواهد گرفت، طلحه و



زیر گفتند، به ما اجازه بده از مدینه بیرون برویم یا غلبه می کنیم و پیروز می شویم یا از ما چشم پوش، فرمود تا بتوانم کار را با ملایمت نگه می دارم و چون چاره نماند به علاج آخر متوسل می شوم.

آنگاه علی (ع) به معاویه و ابوموسی نامه نوشت. ابوموسی جواب داد که مردم کوفه مطیع شده اند و بیعت کرده اند و کسانی را که راضی و ناراضی و بی تفاوت بودند توضیح داد؛ چنانکه علی (ع) کار مردم کوفه را نیک بدانست، گویی میان ایشان است. فرستاده ی امیرالمؤمنین علی (ع) پیش ابوموسی مردی به نام معبد اسلمی بود.

فرستاده ی علی (ع)

پیش معاویه سَبْرَه جُهَنی بود که معاویه پاسخی نداد و هرگاه فرستاده پاسخ می خواست فقط این اشعار را می خواند:

«ادامه بده ادامه ی استوار یا آنکه جنگی را آماده باش جنگی سخت که همه ی هیزماها را به آتش بکشد، در مورد همسایه تان و پسر تان که کشته شدن او کاری بسیار زشت بود و زلفها و بناگوشها را سپید کرد، سروران و خادمان همگی در کار او عاجز شدند و برای آن کار غیر از ما فرمانده و حکمی نیست.»

سه ماه پس از کشته شدن عثمان در ماه صفر معاویه مردی از بنی عَبَس را که نامش قبیصه بود فرا خواند و طوماری مهر زده به او داد که عنوانش چنین بود از معاویه به علی، و گفت: چون به مدینه رسیدی پایین طومار را بگیر و به او سفارش کرد که چه چیزی بگوید، و فرستاده ی علی (ع) را هم همراه او برگرداند، و در ماه ربیع الاول وارد مدینه شدند، مرد عَبَسی همانطور که معاویه گفته بود وارد مسجد شد و مردم هم آن



طومار را نگاه می کردند، چون طومار را به علی (ع) داد آن را گشود نوشته ای در آن ندید. به فرستاده ی فرمود: چه خبر داری؟ گفت: درامانم فرمود: آری، فرستادگان در امان اند و کشته نمی شوند. گفت: قومی را به جا گذاشته و آمده ام که جز از انتقام و قصاص راضی نخواهند شد، فرمود: از چه کسی؟ گفت: از تو و شاهرگ گردنت، و من شصت هزار پیرمرد را به جا گذاشته ام که زیر پیراهن عثمان که آن را بر منبر دمشق نصب کرده اند، می گریند.

علی (ع) فرمود: خون عثمان را از من می خواهند؟ مگر

من خودم خونخواه عثمان نیستم؟ پروردگارا! من در پیشگاه تو از خون عثمان خود را تبرئه می کنم و بیزاری می جویم، به خدا سوگند کشندگان عثمان گریخته و پراکنده شده اند، مگر خدا بخواهد که به آنها دسترسی پیدا کنیم، برو. گفت: من درامانم؟ فرمود: آری. گروهی بانگ برداشتند که این سگ و فرستاده ی سگ است او را بکشید. فرستاده بانگ برداشت که ای آل مُضَرَه! و ای آل قیس! اسب و تیر، به خدا سوگند که چهار هزار خواجه برای انتقامگیری آماده اند بنگرید که پهلوانان و سواران چقدر خواهند بود.

مردم بر او هجوم بردند و مضریان او را در پناه خود گرفتند و می گفتند خاموش باش و او فریاد می کشید که نه به خدا سوگند سکوت نمی کنم. این گروه هرگز رستگار نخواهند بود، که وعده ی خدا سوی ایشان آمد، و از آنچه می ترسیدند بر سرشان رسید. به خدا سوگند کارشان به پایان رسید و دولت ایشان به سر آمده است.

گوید، علی (ع) تصمیم به جنگ با معاویه گرفت و برای کارگزاران خود نوشت که مردم را به سوی شام حرکت دهند. آنگاه طلحه و زبیر از علی (ع) اجازه خواستند که برای عمره



گزاردن به مکه بروند و به آن دو اجازه فرمود. علی (ع) فرزند خود محمد بن حنفیه را فرا خواند و پرچم را به او سپرد و عبدالله بن عباس را بر میمنه گماشت و عمرو بن ابوسلمه یا عمرو بن سفیان بن عبدالاسد را بر سمت چپ لشکر گماشت و ابولیلی بن عمر بن جراح را که برادر ابو عبیده بن جراح بود بر مقدمه ی لشکر گماشت و قُثم بن عباس را به جانشینی خود در مدینه منصوب فرمود.

پاورقی

[۱] این موضوع در

اسد الغابه، ابن اثیر، ص ۵۱۷، ج ۵، هم آمده است که فاطمه دختر اسد نخستین بانویی است که نسبش از سوی پدر و مادر هاشمی است و نخستین بانوی هاشمی است که فرزندش به خلافت رسیده است و پس از او حضرت فاطمه زهرا (س) است که هاشمی است و فرزندش به خلافت رسیده است و سومی زبیده همسر هارون الرشید است که مادر امین است.

[۲] کامل التواریخ، ابن اثیر، ص ۳۹۶، ج ۳، چاپ بیروت ۱۳۸۵ قمری. (مترجم).

[۳] این توصیف در مورد رسول خدا (ص) هم آمده است با این تفاوت که در مورد ایشان گفته شده است، به بلندی قامت نزدیکتر بوده اند. (مترجم).

[۴] این توصیف هم در مورد رسول خدا (ص) آمده است. (مترجم).

[۵] در چاپ کتاب نهایه الارب، مباحث سیره پیامبر (ص) در مجلدات شانزدهم، هفدهم و هیجدهم آمده است. رک: ص ۱۸۰، ج ۱۶، چاپ دارالکتب.



[۶] صحیح مسلم، ص ۱۷۵، ج ۱۵، و ریاض النضره، ص ۱۶۲، ج ۲.

[۷] خُم: اصلاً نام مردی است که این آبگیر که در جُحفه و میان راه مکه و مدینه است به نام او نامگذاری شده است، در ص ۱۶۹، ج ۲، ریاض النضره، از قول برابن عازب آمده است که در سفری همراه پیامبر (ص) بودیم چون به غدیر خم رسیدیم دستور داده شد جمع شویم و برای رسول خدا (ص) زیر درختی سجاده گسترده و چون رسول خدا (ص) نماز ظهر گزارد دست علی (ع) را گرفت و فرمود: آیا می دانید که من بر مؤمنان از خودشان بیشتر ولایت دارم؟ همگان گفتند: آری، فرمود: خدایا! من مولای هر کس هستم علی هم مولای اوست. خدایا! دوست بدار آن کس را که او را دوست می دارد و دشمن بدار آنکه را با او ستیزه می کند.

[۸] نهاییه الارب، ج ۱۷، ص ۲۵۲ تا ۲۵۳؛ صحیح بخاری، احادیث شماره ی ۳۴۶۵ و ۳۴۶۶؛ صحیح مسلم به شرح نووی، ج ۱۵، ص ۱۷۶.

[۹] احزاب: آیه ی ۳۳ و رک: سنن ترمذی به شرح نووی، ج ۱۵، ص ۱۹۴.

[۱۰] ابن عبدالبر، استیعاب، ج ۳، ص ۳۷.

[۱۱] برای اطلاع از منابع این حدیث در کتب عامه، رک: فضایل الخمسه، استاد دانشمند آقای سید مرتضی حسینی فیروزآبادی، چاپ سوم ۱۳۹۳ قمری، بیروت، ج ۲، ص ۲۵۲ تا ۲۴۸. (مترجم)

[۱۲] همچنین، رک، به صفحات ۲۶۲ تا ۲۶۴.



[۱۳] احقاف: آیه ی ۱۴.

[۱۴] لقمان: آیه ی ۱۴، طبری و ابن کثیر در تفسیر خود می نویسند مردی از قبیله ی جُهینیه با زنی از همان قبیله عروسی کرد که در شش ماهگی فرزند آورد و عثمان خواست او را سنگسار کند.

[۱۵] این موضوع و دیگر قضاوت‌های آن حضرت در مآخذ کهن شیعی تا آنجا که این بنده اطلاع دارد در صفحات ۹۲ تا ۱۰۷، ارشاد شیخ مفید (رضوان الله علیه) در گذشته ۴۱۳ هجری چاپ ۱۳۷۷ آقای سید کاظم موسوی میامی پی آمده است. (مترجم).

[۱۶] سهم همسر هفتاد و پنج دینار و معادل یک هشتم کل مبلغ است، سهم مادر صد دینار و معادل یک ششم کل مبلغ است و سهم دو دختر چهارصد دینار یعنی دو سوم کل مبلغ است، بیست و پنج دینار دیگر باقی می ماند که سهم هر یک از برادران دو دینار و سهم خواهر یک دینار است.

[۱۷] ابن عبدالبر در استیعاب، ص ۲۵۳۴، ج ۲، و ابن ابی الحدید در ص ۱۶، ج ۲، شرح نهج البلاغه و سیوطی در اتقان، ص ۵۹، ج ۱ و ص ۱۶۸، ج ۱، ریاض النضره آورده اند.

[۱۸] اسماعیل بن محمد حمیری: متولد ۱۰۵ و در گذشته ۱۷۳ ه. ق، رک: ابن معتر، طبقات الشعراء

ص ۳۲، چاپ عبدالستار احمد فراج، دارالمعارف مصر ۱۹۵۶ میلادی. (مترجم)

[۱۹] نام طایفه ای بزرگ از قبیله ی خزرج و اکثریت قریب به اتفاق انصار با خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) موافق بودند.



[۲۰] طلحه بن عبیدالله: در جنگ اُحد تلاشی چشمگیر داشت و تیرهایی را که به هدف پیامبر (ص) رها می شد با دست می گرفت و پنجه های او شل شد. نویری به هنگام بیان مقتل طلحه درباره ی او بیشتر صحبت کرده است.

[۲۱] سعد بن ابی وقاص که یکی از شش نفر اعضای شورای خلافت به هنگام کشته شدن عمر بود در این هنگام تظاهر به خانه نشینی می کرد.

[۲۲] ملاحظه کنید که بزرگواری علی (ع) تا چه اندازه سرمشق است. (مترجم)

[۲۳] الکامل، ابن اثیر، بیروت: ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۹۳.

[۲۴] نویری نخستین خطبه امیرالمؤمنین علی (ع) را پس از خلافت که در، ص ۱۹۴، همان جلد الکامل و در طبری، ص ۲۳۳۸، ترجمه ی آقای پاینده نقل شده و بسیار آموزنده است حذف کرده است. (مترجم).

[۲۵] استیعاب، ج ۳، ص ۳۹۰.

[۲۶] در کامل التواریخ ابن اثیر و طبری، از امام حسن (ع) سخنی به میان نیامده است و ابن عباس ذکر شده است. (مترجم).

[۲۷] یک چشم مغیره در جنگ یرموک آسیب دیده و کور شده بود. ۲۷۰. اشاره به آیه ی ۵۱ سوره ی کهف.

[۲۸] اشاره به آیه ی ۵۱ سوره ی کهف.

[۲۹] سراینده شعر اعیی است و در، ص ۱۷۵، دیوان او در مقطع قصیده آمده است.



[۳۰] ملاحظه می کنید که اطاعت ابن عباس از امیرالمؤمنین علی (ع) فقط در حد حرف و زبانی بوده است.

[۳۱] عثمان و سهل پسران حنیف از صحابه محترم رسول خدا (ص) و از انصار و قبیله ی اوسند، قیس فرزند سعدبن عباده و سالار قبیله ی خزرج است. او هم صحابی است.

[۳۲] دهکده ای میان راه

مکه و کوفه که دارای بازارهای تجاری بوده است.

[۳۳] شهری معروف در ساحل خلیج عقبه و کنار راه حجاز و مصر.

[۳۴] شهرکی از شهرهای استان بحیره مصر است.

[۳۵] از هم پیمانان قریش که گاه او را با نام پدرش یعلی بن امیه و گاه با نام مادرش یعلی بن منیه ضبط کرده اند. از سوی عثمان استاندار یمن و صنعاً بوده است.